

Weir, Alison
 978-000-182-148-3
 A dangerous inheritance, 2012
 957 7 817 147
 177 147
 V-20077

ارثیه شوم



نویسنده: آلیسون ویر
 ترجمه: طاهره صدیقیان



کتابسرای تندیس

شابک: 978-000-182-148-3
 شابک: 978-000-182-148-3

زودبختی، حال و روز من در این روزها که از آن گذشته است، پر از آن است و من مستطعمه جانم که در آن
 دن است و این زمانه من که در این روزها که از آن گذشته است، پر از آن است و من مستطعمه جانم که در آن
 اولاد من که از آن گذشته است، پر از آن است و من مستطعمه جانم که در آن
 پیش تر از میران زر و نقره دوزی شدماش که بقیای من و سایر مال داران این شهر است
 ت و من مستطعمه جانم که در آن
 اولاد من که از آن گذشته است، پر از آن است و من مستطعمه جانم که در آن
 با این همه در این روزها که از آن گذشته است، پر از آن است و من مستطعمه جانم که در آن
 زودبختی و من مستطعمه جانم که در آن
 بر زبان نمی آورد) آشکارا دهنش محبوب او باشد. نسای عجب چه ما خاک چمن

کاترین

۲۵ مه ۱۵۵۳. عمارت دورهام، لندن.

امروز روز جشن عروسی ما است. قرار است من و خواهرم جین ازدواج کنیم.
 همه چیز طوری ترتیب داده شده است تا این جشن برای هر دو دختر پدرم، دوک
 سوفولک و مادرم، لیدی دوشس یکجا برگزار شود. این برنامه ریزی چنان سریع
 اتفاق افتاد که من به سختی فرصت داشتم نفسم را در سینه حبس کنم، و از این که
 خودم را در این اتاق خواب باشکوه، ایستاده با لباس عروسی ام می یافتم گیج و
 مبهوت بودم.

در زیر پنجره های مشبک، رودخانه ی تیمز، پر از قایق و فریاد قایقرانان، به
 نرمی به طرف دریای دوردست در حرکت است. بوی همیشگی ماهی، گل و لای
 و مواد فاسد شده در هوای گرم احساس می شود، اما نسیم ملایمی که پرده های
 سنگین گلدار را می جنباند و پوست مرا نوازش می دهد، و عطر گل های باغ که دور
 تا دور عمارت دورهام^۱ را گرفته اند، دلپذیر است.

1. Durham

ما مثل مجسمه ایستاده‌ایم و پرستارمان، خانم الن^۱ و خیاطمان، بریجیت، سنجاق در دهان، دور و برمان می‌چرخند و لباس‌هایی چنان فاخر بر تنمان می‌کنند که من تا به حال نداشته‌ام، و همزمان مادرمان همچون عقاب نگاه می‌کند و دستوراتش را فریاد می‌زند.

«تکون نخور، جین! و سعی کن قیافه خوشحال به خودت بگیری. اعلیحضرت برای تدارک این جشن و پیدا کردن چنین دامادهایی برای شما سخاوتمندی زیادی نشون دادن. مطمئنم تو نمی‌خواهی بهشون خبر برسه که ناسپاس بودی.» همچنان که پیراهن سنگین زر و نقره‌دوزی را بر تن جین می‌کنند او حالتی متمردانه به خود گرفته است.

می‌گوید: «اون می‌دونه من مایل به این ازدواج نبودم و به خاطرش باید از لرد نورتامبرلند^۲ ممنون باشم. ممکنه شاه ادوارد^۳ بر انگلستان حکومت کنه، ولی خودش زیر سلطه‌ی جناب لرد قرار داره.»

مطمئنم مادرم مایل بود سیلی محکمی بر گوش جین بزند، اما حتی او نیز حاضر نبود دختری را با صورت سرخ و کبود به جشن عروسی‌اش بفرستد. در عوض خودش را به این راضی کرد که پیراهن عروسی جین را نه چندان ملائیم روی نیمتنه‌ی او پایین بکشد و دامن سنگین و دنباله‌ی آن را، که به طرزی ظریف و زیبا با الماس و مروارید برودری‌دوزی شده است، مرتب کند.

«نظرت رو برای خودت نگه‌دار، خانم کوچولو، و وظیفه‌ات رو نسبت به پادشاه، من و پدرت، و دوک نورتامبرلند، که امروز پدرشوهرت می‌شه فراموش نکن. مطمئن باش اگر پادشاه نمی‌خواست تو ازدواج نمی‌کردی. حالا بذار بهت نگاه کنم.»

در حالی که مادرمان سر تا پای جین را با دقت بررسی می‌کند او با حالتی معذب ایستاده است. شب گذشته او، نه برای اولین بار، به من گفت چقدر از زر و

زیورهای ظاهری متفتر است؛ در مقام یک دختر پاکدامن پروتستان، جین اصرار دارد پیراهن‌های ساده‌ی سیاه و سفید بپوشد که خشم مادرمان را برمی‌انگیزد، زیرا او به جامه‌های پر زرق و برق علاقه دارد. می‌توانم ببینم که جین از جهاتی بسیار بیش‌تر از پیراهن زر و نقره‌دوزی شده‌اش که یقه‌ای بسیار باز دارد ناراحت است.

من حاضرم همه‌چیز بدهم تا با چنان پیراهنی در جشن عروسی‌ام ظاهر شوم، اما من خواهر کوچک‌تر هستم، و بنابراین چندان مهم به حساب نمی‌آیم و همیشه باید نفر دوم باشم. اهمیتی ندارد که، بر خلاف جین پر شور و شجاع، من سر به زیر و فرمانبردار - و آن‌طور که مادرم می‌گوید - زیبایی خانواده، و (چیزی که هرگز بر زبان نمی‌آورد) آشکارا دختر محبوب او باشم.

اکنون هم نفر دوم هستم، ازدواجم کمتر از جین اهمیت دارد، و پیراهن نقره‌ای‌ام با کمربندی از ابریشم سرخ و مرواریددوزی شده بسیار ارزان به‌تر است؛ اما هنگامی که در آینه نگاهی به خود می‌اندازم، با گیسوان بلند و قرمز و طلایی‌ام که به صورت جعدهای براق روی پشتم ریخته است، گونه‌های صورتی، چشمان آبی درخشان، و برش تنگ پیراهنم که اندام باریکم را به نمایش می‌گذارد، می‌دانم که به پیراهنی فاخرتر نیاز ندارم تا با خواهرم رقابت کنم.

همان‌طور که از خواهرها انتظار می‌رود، ما به یکدیگر نزدیک هستیم، اما همیشه رقابت سالمی بین ما وجود داشته است. جین، چهارسال بزرگ‌تر از من، دختری شیطان و لجوج است، و من بچه‌ی فروتن و وظیفه‌شناس هستم. تیشگون‌ها، کتک‌ها و سیلی‌هایی که جین به خاطر این یا آن ظاهراً خطاکاری، یا به دلیل انجام ندادن دقیق کارهایی که به او گفته می‌شود، مجبور به تحمل آن می‌شود برای من وجود ندارد. او هرگز نمی‌توانست رضایت خاطر والدین‌مان را فراهم آورد. هر کاری که می‌کرد یا هر چه می‌گفت او را در مقابل انتقاد آن‌ها قرار می‌داد. جین بیچاره؛ اغلب او را دیده‌ام که اشک‌ریزان به طرف معلم عزیزمان،

1. Ellen

2. Northumberland

3. Edward